

أعوذُ بالله من الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

صحبت در جلسات گذشته راجع به کیفیت سلوک و طریقی بود که آن طریق، برای عموم افراد، در رسیدن به مراتب معرفت و کمال و گذشتن از نفس و عبور از هواها به طور عام و به طور خاص برای خصوص مخدّرات و خانم‌ها، خداوند متعال، در نظر گرفته است. که سعی ما در این جلسات بر این بود بیشتر راجع به آن چه که مربوط به مطالب و مشکلات و مسائل و آن چه را که مخدّرات با آن دست به گریبان هستند، راجع به آن صحبت بشود، گرچه به طور کلی و در یک ملاک کلی خود مردها و آقایان هم در این قضایا به نحوی شریک می‌باشند.

همان طوری که دوستان و رفقا توجّه دارند، مقصود از این مجالس، بارها در گذشته عرض شد، کراً که بیان مسائل و مطالبی است که آن مطالب می‌تواند برای حرکت انسان راه گشا باشد، مسیر را باز کند شک و شبهه‌ها را بزدايد، آن چه را که بزرگان فرمودند آنها بدون کم و زیاد منتقل بشود، خیانت در انتقال به توفیق الهی ان شاء الله وجود نداشته باشد و طبعاً اشخاص نسبت به این مسئله و مسائلی که عرض می‌شود متعهد و ملتزم خواهند بود.

یک وقت من خدمت مرحوم آقا رسیده بودم، دیدم که ایشان از یک مسئله‌ای ناراحت هستند، ظاهراً شخصی آمده بوده در آن جا و صحبتی ردّ و بدل شده بوده و ایشان متأثر بودند، وقتی که من رفتم، من آن شخص را ندیدم ولی ایشان رو کردند به من و فرمودند که خب آخر ما با اینها چه کنیم؟

از یک طرف می‌آیند پیش ما و خود را در اختیار قرار می‌دهند و ما هم بر طبق وظیفه و تکلیفی که خداوند متوجه افراد بصیر کرده است، آن چه را که به خیر و صلاح آنهاست بیان می‌کنیم و بعد می‌آیند و اعتراض می‌کنند که چرا باید این مسئله به این نحو گفته بشود؟ و چرا شما این خطاب را متوجه ما کردید؟ و چرا آن تکلیف را شما متوجه ما کردید؟ چرا این مطلب را به دیگری نگفتید؟ چرا آن دیگری که در این قضیه همانند ما است چرا متوجه او نکردید؟ و از این قبیل اعتراض‌هایی که خب ناشی می‌شود از استنکاف و از استکبار نفس در قبال مطالبی که مطرح می‌شود.

یا شخص از اوّل نمی‌آید و یک راهی برای خودش اختیار می‌کند، یک مسیری اختیار می‌کند یا می‌گوید آقا ما این حرفها را از اوّل قبول نداریم، خب تکلیفش روشن است و مسائل به نحو دیگری خواهد بود، بالاخره نماز خودش را می‌خواند، روزه‌اش را می‌گیرد و به دنبال هر شخصی که بتواند نظرات و نیات او را تأمین کند حرکت می‌کند و در هر جا هم که تطبیق نکرد می‌گوید ما قبول نداریم و

انجام نمی‌دهیم، ولی خب وقتی یک نفر طور دیگری می‌آید، می‌گویند من این راه را قبول دارم، به صحّت او اعتقاد دارم، به مسائالش اعتقاد دارم، به مطالب پایبند هستم، خب در آن صورت برای انسان تکلیف ایجاد می‌شود.

وقتی که فلان شخص می‌آید پیش یک بزرگ، در زمان مرحوم آقا بنده به یاد دارم که اسامی اطفال را ایشان قرار می‌دادند، رفقا تماس می‌گرفتند با ایشان و بشارت آمدن مولودی را می‌دادند و خلاصه اسم را هم طبعاً از ایشان می‌خواستند دیگر، و ایشان هر اسمی که به نظر خودشان صلاح می‌آمد برای افراد قرار می‌دادند، برای بچه‌ها می‌گذاشتند، حتّی آنهایی هم که سنّشان بالا بود حالا چه مرد، چه زن، آنها هم وقتی که احساس می‌کردند که اسم مناسبی ندارند، آنها هم می‌آمدند پیش ایشان و ایشان هم اسمهای ایشان را عوض می‌کردند، البتّه هر اسمی را هم عوض نمی‌کردند، مثلاً اسامی که اسامی جلفی هست، اسامی نامناسبی هست، اسامی که شایسته تسمیه نیست نه این که حالا هر اسمی و به هر شکلی و به هر کیفیتی، نه، حتّی یادم است یکی از مخدّرات بود یک اسمی داشت، اسم یک گلی بود، یکی از گلها، حالا خب اسم نمی‌برم چون شاید مشخص بشود و این آمد سوال کرد از مرحوم آقا که من اسمم را عوض کنم؟ ایشان فرمودند که: نه، اسم شما که اشکال ندارد، اشکال ندارد و همین اسم خوب است باشد و خیلی ما تعجّب کردیم که مثلاً با این که دأب ایشان هم این بود که اسامی که می‌گذارند اسامی از خاندان عصمت، از خاندان طهارت، از افراد شاخص در کمال و در فضیلت، این اسامی را می‌گذارند حالا این آمده در این جا و همه افرادی که در آن جا بودند توقّع داشتند که ایشان بگویند بله، این اسم شما فرض بکنید که اسم مناسبی نیست و تغییر بدهند، دیدند نه! ایشان گفتند که این اسم، اسم خوبی است و نیازی به تغییر نیست، ولی خب علی کل حال این مسئله بوده که خب دأب ایشان بوده که این اسامی حتّی الامکان اسامی باشد که مناسب باشد، تا این که کم کم ما احساس کردیم ایشان یک احساس ضیق و تنگی دارند از این تسمیه، اسم گذاشتن برای افراد، گاه گاهی به ما می‌گویند نیازی نیست برای این که افراد به ما مراجعه بکنند، خودشان حالا یک اسامی بگذارند دیگر، مطلب دستشان است دیگر، دیگر حالا آمدن و اینها [ندارد]، یا این که مثلاً فرض کنید که نسبت به امور زندگیشان، اشتغالشان و این مطالبی را که امروز عرض می‌کنم به خصوص برای مخدّرات بسیار اطلاع بر آن ضرورت دارد و سعی می‌کنم که مسئله یک مقداری جمع و جور بشود تا این که بتوانیم به پاسخ مطالبی که داده شده بپردازیم

ایشان می‌فرمودند نسبت به اشتغال نیازی نیست که به من مراجعه بشود، فقط در حکم شرعی

ما سؤال کنند که آیا این اشتغال شرعاً اشکال دارد یا ندارد؟ این کار اشکال دارد یا ندارد؟
بیش از این نیاز نیست. یا این که نسبت به ازدواج، راجع به مسکن، راجع به محل سکونت، و امثال
ذکر.

چرا ایشان این مسئله را در اواخر عمر، دیگر از خودشان رد کردند و مسئولیت را به عهده
افراد گذاشتند؟ یعنی تقریباً تا آن جایی که بنده یاد می‌آید، حدود ده، دوازده سال آخر حیاتشان، ایشان
دیگر راجع به سکنی و اشتغال و همین طور ازدواج، دیگر خودشان را محلّ مشورت قرار نمی‌دادند و
می‌گفتند هر کسی خودش ببیند، ببیند کجا به صلاحش است؟ کدام شهر به صلاحش است؟ حتی
می‌گفتند برای چه بلند می‌شوید مشهد می‌آیید؟ چرا بلند می‌شوید می‌آیید؟ شما که می‌آیید مشهد در
نظر گرفتید جوانب را؟ کارتان را؟ زندگیتان را؟ خصوصیات اخلاقی، جوانب اجتماعی، مسائل را در
نظر گرفتید؟ یا به هوای این که ما آمدیم بلند می‌شوید می‌آیید؟

بالاخره ارتباط ما با شما به این نحوی نیست که در گروه یک مجاورت ظاهری باشد، خود
ایشان با اساتیدشان که به این کیفیت نبودند، این طور نبودند، مرحوم آقای حدّاد در عراق بودند، ایشان
در ایران بودند. آقای انصاری در همدان بودند، ایشان در طهران بودند. در آن زمانی که خدمت
مرحوم علامه طباطبایی بودند، خود ایشان آمدند پیش علامه طباطبایی و گفتند من دیگر نمی‌توانم در
ایران بمانم، با توجه به آن مشکلاتی که پیش آمده بود بعد از وفات مرحوم پدرشان و مسائلی که خب
بسیار تأسّف آور بود و یک سال از عمر ایشان را گرفت و ایشان ناچار شدند به طور کلی ایران را ترک
کنند و به من گفتند، در آن موقع که من ایران را ترک کردم، حتی نقشه ایران را هم از ذهن خودم محو
کردم، اصلاً دیگر ایرانی وجود ندارد، خب با این که استاد ایشان آن موقع مرحوم علامه طباطبایی بودند،
ولی خودشان رفتند پیش علامه و اظهار داشتند که من دیگر ایران نمی‌توانم بمانم با توجه به شرایطی
که اطراف مرا گرفته است و دیگر بودن برای من صحیح نیست، علامه هم با وجود عدم تمایل به مفارقت
ایشان، قبول کردند و پذیرا شدند و اجازه دادند که ایشان بروند، البته خب مراسلات بین این دو بوده و
ما هم بعضی از این مراسلات را در همین کتابهایی که قرار است چاپ بشود از جانب ایشان، شاید عن
قریب بعضی از مجلّدهاتش بیرون بیاید، در آن جا بنده اضافه کردم، این نامه‌هایی که بین مرحوم علامه و
ایشان ردّ و بدل شده است، حتی در یکی از این نامه‌ها مرحوم علامه طباطبایی به ایشان می‌نویسند اگر
نبود برکات و فیوضات مجاورت در کنار مرقد مولی الموحّدین و عتبه مولی الموحّدین، امیرالمؤمنین
این بنده هیچگاه راضی به مفارقت از شما نمی‌شدم و اجازه نمی‌دادم که شما قم را ترک کنید، چرا قضیه

این طور است؟ به خاطر این که ارتباط انسان با خدا این یک ارتباط ظاهری

نیست، ارتباط، ارتباط، ارتباط معنوی است.

مرحوم آقا رضوان الله علیه در اواخر عمرشان چرا این مسئله را از خودشان نفی کردند؟ چرا فرمودند دیگر افراد وقتی که بچه به دنیا می‌آورند، پیش ما نیاورند؟ خودشان اسم بگذارند، چرا؟ چرا می‌فرمودند که در ازدواج و مسکن و اشتغال دیگر کسی به ما کاری نداشته باشد و هر کسی هر چیزی را انتخاب کند؟ چرا؟ به خاطر این که در دسر به وجود می‌آوردند برای ایشان، به خاطر این که می‌آمدند و خلفها و نقائص خودشان را متوجه ایشان می‌کردند، بی‌جهت که نبوده، بی‌جهت که نمی‌آید یک رفیقی، یک استادی، یک ولیی بیاید و شانه خود را خالی کند از بار مسئولیت مشاوره با افراد، خب یک چیزی هست که این کار را می‌کند، آن قدر ما در زمان حیات ایشان از این مسائل دیدیم که بالاخره ایشان در اواخر عمر مجبور شد که شانه خود را خالی کند، بگوید هر کسی هر کاری می‌خواهد بکند بکند، فقط خلاف شرع نباشد، خلاف شرع نباشد هر کاری می‌خواهد بکند، از لبو فروشی تا هر اشتغالی که هر شخص می‌تواند داشته باشد، داشته باشد، چرا؟! بنده بودم و شاهد بودم که ایشان [برای] فرزند یکی از رفقا یک اسمی گذاشتند، بعد از مدتی آن شخص آمده بود در منزل ایشان، ایشان گفتند خب، فلانی چطور است؟ حال شما، فلان، در ضمن آن بچه که چند ماه پیش به دنیا آمده، اسمی را که گذاشتند، آقا فلان چطور است؟! آن شخص بنده خدا یک خجالت کشید و یک لبخندی زد و یک تبسمی کرد، گفت که آقا ما خیلی شرمنده هستیم، عذر می‌خواهم، خلاصه این قضیهها مادرش و اینها مطرح شد و او گفت که ما می‌خواهیم اسم خود آقا را که محمد حسین است روی بچه داشته باشیم و این حرفها!! متوجه می‌شوید مسائل چیست؟ مرحوم آقا هم که خب یک فردی بودند که، فرمود: خب چون شعر مولانا است باید گفت فرمود: فرمود، این شعر را مرحوم آقای حداد خیلی می‌خواندند:

داند و خر را همی راند خموش *** بر رُخت خندد برای روی پوش

گفتند: خب پس رفقا حالا متوجه شدند و فهمیدند که حالا ما چرا اسم نمی‌گذاریم؟ خب بفرمایید حالا آقا ...، زدند به یک جای دیگر و قضیه و ...

این جا هم بله؟ این جا هم بله؟ این یک مسئله که مسئله اول این است که ما می‌رویم تا وقتی که، ببینیم حضرت آقا چه فرمودند؟ حضرت آقا چه فرمودند؟ فلان کار را انجام می‌دهیم، حضرت آقا فرمودند، دستور حضرت آقا است، توصیه آقا است، اما همین که یک خرابی انجام شد و یک چیزی شد، والله نمی‌دانیم به حضرت آقا این جور گفتیم، ایشان این جور گفتند، والله نمی‌دانیم! حالا عیب و ایراد خودش را نمی‌آید بگوید، هزار تا خلافی که می‌کند نمی‌آید بگوید، اینها را بنده در زمان حیات

مرحوم آقا می دیدم ها، بنده در همان خانه بودم و مسائل را مشاهده می کردیم. رفیق آن رفیقی است که وقتی می آید پیش آدم، مشورت با انسان می کند، مرحوم پدرمان که ادعای عصمت نکردند، با اینکه ایشان ولی خدا بودند، افراد دیگر هم که جای خود دارند، وقتی مشورت می کنید، خب تو که می آیی و مشورت می کنی یعنی چه؟! یعنی اظهار تسلیم در برابر آن نیت و در برابر آن مطلبی که نتیجه این مشورت، آن مطلب را ارائه می دهد، حالا گاهی اوقات بر وفق مراد انجام می شود، خب آدم خوشحال است، گاهی اوقات نه! ممکن است جور دیگری از کار دربیاید خب چرا اخم می کنی؟ چرا اظهار ناراحتی می کنی؟ چرا این طرف و آن طرف می گویی که آقا ما نتیجه مشورتمان فرض بکنید که با فلان کس این شد؟ اگر مشورت نمی کردیم...! بنده می شنیدم که بعضی ها می گفتند اگر مشورت نمی کردیم، منزلمان را به این قیمت پایین نمی فروختیم! بنده خودم در زمان مرحوم آقا این را شنیدم! مرحوم آقا حالا خیرش را خواسته بودند، که آقا شما منزلت را بفروش و در یک جای خوش آب و هوا که برای کسالتان مناسب است، برو، خب خیرت را خواستند، حالا بر حسب اتفاق منزل را فروخته حالا به جهتی از جهات آن قیمت خانه ترقی کرد، نه! اگر ما می ماندیم...! خب بنده خدا اگر می ماندی تا قیمت خانه ترقی کند، این بیماری تو را از پا درمی آورد، دیگر نوبت به انتقال تو نمی رسد که بخواهی نقل مکان کنی و به جای دیگری بروی، خب این یک مسئله ای بود که در آن زمان انجام شد و ما خب این را مشاهده می کردیم و این دلیل اول برای این نکته بود که افراد صادقانه نمی آمدند پیش ایشان و هرچه را که ایشان گفت بپذیرند چه خوشایند آنها درآید یا بدآیند آنها درآید، نه، هیچ کدام. اگر خوشایند بود خب الحمدلله خوب شد رفتیم پیش ایشان، اگر هم بد بود! عجب! چه کار بدی کردیم که رفتیم مشورت کردیم! حالا یا به زبان می آوردند یا به زبان نمی آوردند.

مسئله دوم که این مسئله بسیار مسئله مهمی است و این نکته نکته ای است که باید به او توجه کرد، این است که اگر انسان بخواهد در امور خود حالا قسمت مسئله تسمیه، خب یک مسئله دیگری است به خاطر همین قضیه است که بنده عرض کردم خدمت رفقا، دیگر رفقا اسم بچه هایشان را به من ارائه ندهند که بنده دیگر نمی گذارم و همین طور قبلاً نسبت به مسکن و اشتغال و ازدواج هم عرض کرده بودم که بنده را مورد مشورت قرار ندهند و خود آن چه را که صلاح می بیند انجام دهند، التفات کردید؟! این یک تکلیفی است که از طرف مرحوم آقا بر عهده بنده گذاشته شده است و بنده نمی توانم از تکلیف ایشان تخطی کنم، یعنی اگر کسی صد سال بیاید و بگوید آقا چه دختری برای پسر من مناسب است؟! بنده اگر بگویم فلان دختر، خلاف کردم اگر صد سال بیاید و بگوید چه پسری برای

دختر من مناسب است؟ آقا شما برای بنده فرض کنید که یک دامادی اختیار کنید، اگر بنده بخواهم تعیین کنم، بنده خلاف کردم و بنده نمی‌توانم این مسئولیت را به عهده بگیرم زیرا در روز قیامت پاسخگوی پدرم نخواهم بود.

رفقا نسبت به این قضیه خب توجه داشته باشند و برای همیشه بنده را از این نوع مسائل معاف بدارند.

مطلبی که در این جا باید صراحتاً خدمت رفقا عرض کنم گرچه با انحاء طرق این مطالب را عرض کردم این است که در مکتب تربیتی عرفای الهی، فرد باید با فهم و فکر و تعقل قدم را بردارد و اگر بخواهد در قدمی که برمی‌دارد، همیشه مقلد باشد به جایی نمی‌رسد، مقلد یعنی کسی که قلاده به گردن خود انداخته است، از تقلید می‌آید و آن قلاده را به دست کسی دیگر داده است، یعنی طناب انداخته در گردن خودش و طناب را داده در دست او، چشم خودش را بسته، گوش خودش را بسته، هر جا که او می‌رود این را هم با خود می‌برد، این را می‌گویند تقلید.

ما از امام علیه السّلام تقلید نمی‌کنیم، ما امام را اسوه قرار می‌دهیم نه این که قلاده به گردنمان انداختیم دادیم دست امام علیه السّلام، نه، امام را اسوه قرار می‌دهیم یعنی فعل و عمل امام را حجّت می‌دانیم برای خود. و عقل حکم می‌کند کسی که فعل و عمل او حجّت است و حجّت ذاتی دارد، باید به دنبال او رفت. ولی در سایر امور نخیر! مقلد نباید چشم و گوش خود را ببندد، اتفاقاً باید بیشتر این چشم را باز کند، این گوش خود را بیشتر باید باز کند، گرچه تقلید می‌کند ولی باید باز کند، شاید آن فرد اشتباه کند، شاید آن فرد خطا کند. بین تقلید ظاهری از یک فرد عادی گرچه شرعاً حجّت دارد و بین پیروی از امام معصوم علیه السّلام فرق همین است، کلام امام معصوم علیه السّلام حجیت ذاتیه دارد، یعنی مو، لای درزش نمی‌رود ذره‌ای خطا ندارد، عین فعل و کلام حق است که منتهی از دهان امام علیه السّلام می‌آید یعنی وقتی که امام زمان علیه السّلام یک دستوری را به ما می‌دهند، انگار خدا آمده روی زمین، خدا، همین خدا، همین خدایی که ما داریم، آمده روی زمین، می‌گوید آقای فلان شما این کار را انجام بده، چطور وقتی که این حرف از دهان خدا سربزند دیگر هیچ شکی شبهه‌ای، احتمال خلاف و عدم و نقص و نقصانی در آن نیست، کلام امام معصوم علیه السّلام، کلام امام صادق علیه السّلام کلام امام سجّاد، امام زمان، امام رضا، اینها همان کلام خدا است که از زبان انسان درمی‌آید، همان است، هیچ تفاوت نمی‌کند، این آن است، کلام امام زمان مساوی است با کلام خدا، لذا حجّیتش، حجّیت ذاتی است.

ولی در سایر افراد نخیر، در سایر افراد، از این باب که ما جاهلیم پس آن حجیت دارد برای ما، لذا در نماز چهار رکعتی و دو رکعتی و سه رکعتی مغرب، تقلید در آن جا نیست، در مسائل ضروری تقلید نیست، در حجاب تقلید نیست، در وجوب حج تقلید نیست، حالا ممکن است در خصوصیاتش چون انسان جهل دارد تقلید باشد، بگویند که حالا فرض کنید که من باب مثال اگر کسی دارد طواف می‌کند سرش را برگرداند طوافش باطل می‌شود یا نه؟ خب حالا این یک مسئله فرعی است اما در اصل حج، تقلید معنی ندارد، در اصل وجوب نماز تقلید نیست در این که در ماه رمضان واجب است انسان روزه بگیرد، اینها تقلید نیست، گرچه اینها احکامش در رساله‌ها نوشته [شده] ولی هیچ کدام اینها تقلید نیست، تقلید در مسائلی است که مسلمان نسبت به آن مسائل جهل دارد، جاهل است، که این هم همان فروع جزئی است، نه اصول مسلمة کلیه و ضروریات و بدیهیات، در آنها تقلید راه ندارد، روی این حساب حجیت کلام مجتهد برای انسان تا کی است؟! تا وقتی که انسان نسبت به این حکم جاهل است، وقتی جاهل است دستور عقل و شرع این است که **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ النحل**،

۴۳

اگر نمی‌دانید، اگر نمی‌دانید، اما اگر می‌دانید چه؟ نه، لذا اگر شما در شب اول ماه رمضان ماه را دیدید، خودتان رفتید در پشت بام، ماه را دیدید، رفتید بالای کوه ماه را دیدید، برای شما ثابت شد ماه دیده شده. مرجع شما شب اول ماه رمضان برای او ماه ثابت نشده، نشده، اتفاق افتاده، خیلی هم اتفاق افتاده، به عللی به دلایلی ثابت نشده. اگر حکم کند مرجع شما بر این که فردا آخر شعبان است، حرام است که شما بخورید، شما باید بگیرید، چرا؟ چون خودتان ماه را دیدید، با این که آن مرجع است، باشد. مرجع است در جایی که شما جاهلید و در این زمینه چون شما عالم هستید و قطع دارید، آن تقلید در این جا باطل است و در اینجا راه ندارد و همین طور اگر در شب اول ماه شوال شما ماه را دیدید، ماه را دیدید، بسیار خب، بر مرجع تقلید شما ثابت نشده بود و گفت که فردا آخر ماه رمضان است، حرام است که شما روزه بگیرید، باید روزه را بخورید و اگر روزه بگیرید مشمول عقاب خواهید شد، چون بدعت گذاشتید و روز اول شوال را روزه گرفتید، آقا مرجع تقلید من گفته! گفته که گفته، مرجعیت برای جایی است که جهالت باشد، روی این جهت، کلام امام علیه‌السلام این نیست،

حالا اگر امام علیه‌السلام به شما بگوید، اگر شما خودتان ماه را دیدید ولی امام می‌گوید که فردا را شما باید روزه بگیرید، دیگر نمی‌توانید بگویید که من ماه را دیده‌ام نمی‌گیرم نه، امام کلامش فرق می‌کند، کلام امام حجیت ذاتی دارد، کسی نمی‌تواند در مقابل امام علیه‌السلام نه بگوید، چون کلام

او مساوی است با کلام خدا، هیچ تفاوتی نمی‌کند، هیچ فرقی نمی‌کند، انگار همین خدا آمده، آمده
پایین

پایین و به صورت یک انسان دارد با شما تکلم می کند خب چکار می کنید؟ خب همان خدایی که می گوید روز اول شوال را بخور همان خدا می گوید خب نخور روزه بگیر، خب نباید خورد. همان خدایی که می گوید در اینجا حکم این هست، در این جا می گوید شما باید این حکم را انجام بدهی، این عمل را انجام بدهی، خدایا دیروز گفتمی، خب امروز این را می گویم، دیروز آن را گفتم امروز این را می گویم، این فرق بین کلام معصوم [و غیر معصوم] است.

در سیر و سلوک و راه خدا، آن چه را که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که خود فرد، خودش، آن چه را که تشخیص می دهد به همان عمل کند و برود یعنی بر طبق مطالبی که گفته می شود، بر طبق مسائلی که گفته می شود حرکت کند و جلو برود. مطالب باید مطرح بشود، بعد خود شخص جلو برود نه این که هی بیاید سوال بکند، در فلان مورد حضرت آقا چه کار کنم؟ در فلان مورد چه کار کنم؟! مگر به شما گفته نشده؟ مگر در صحبت ها گفته نشده؟ مگر در کتابها نوشته نشده؟ خب باید همان را گرفت و عمل کرد دیگر، اگر انسان بخواهد در جزئیات بار فکری خودش را بیاندازد بر دوش دیگری، پس خودش بدون فکر حرکت کرده و این جا نقطه نقطه ضعف است. سالک باید با فکر حرکت کند تا آن عملش بتواند او را عبور بدهد، یک فردی که در خواب است اگر شب تا صبح بنویسد به اندازه یک شاهی آن نوشته ها ارزش ندارد، چون خواب است، دیدید بعضی ها در خواب همینطور می نویسند، و ارزش ندارد، کسی که یک سخنی را در حالت مستی می گوید، به کلام او نمی شود اعتنا کرد چون این را بدون فکر می گوید، فایده ای ندارد باید از روی تنبه و شعور باشد.

این نکته، نکته ای است که موجب شده است که مرحوم آقا گرچه مدت ها در زمان حیات خودشان با دوستان خودشان به آن کیفیت رفتار می کردند ولی بنده مشاهده می کردم که دیگر در اواخر حیاتشان به این طریقه ایشان روی آورده بودند، طریقه واگذاری مسئولیت فعل و عمل بر عهده خود آن شخص و در یکی از سخنانشان در سالهای آخر حیاتشان فرمودند که رفقا، من مسئولیت عمل شما را بر عهده نمی گیرم، حتماً دوستان این صحبتها و این نوارها را شنیدند، در ضمن آن نوارهایی که هست، آن هم موجود است. هر کسی مسئولیتش بر عهده او است، بله، مطالب ارائه می شود [که] باید چه کرد. مسائل ارائه می شود که باید چه کرد.

پس از زمان مرحوم آقا ما دیدیم بر خلاف آن مطالبی که در زمان مرحوم آقا مطرح می شد دارد عمل می شود، خب عمل می شود باید جلویش را گرفت، آقا این کار خلاف است، حالا هر کسی می خواهد این را انجام بدهد، انجام بدهد. وقتی که مرحوم آقا در کتابشان نوشتند که وصی آن وصیی

است که استاد او را معرفی کند به همه، یا این که باید بنویسید، خب ما آن را ندیدم گفتیم طبق کلام مرحوم آقا و از پشت کوه هم که نیامده بودیم، خودمان در آن منزل بزرگ شده بودیم، چهل سال در آن منزل بودیم اگر بود خب می فهمیدیم، ما چیزی را که نفهمیدیم، نمی توانیم عمل کنیم، نمی توانیم ترتیب اثر بدهیم. گفتند نه! باید بکنید، باید ترتیب اثر بدهید! گفتیم پس این خلاف شد، دو نقطه مخالف. و همین طور و همین طور و همین طور و بعد دیدید که بحمدالله در این اوقات و زمانها [هم] چه مسائلی انجام می شود! واقعا دیگر چشم بزرگان و گذشتگان روشن شد از مطالبی که داریم می بینیم و می شنویم و می بینیم دارد انجام می شود!

تمام هدف مرحوم آقا این بود که افراد از روی فهم حرکت کنند، مگر خود بنده بارها نگفتم به رفقا که از قم که می رفتم به مشهد، ایشان از من سؤال می کردند حال رفقای قم چگونه است؟ می گفتم الحمدالله خوب هستند، حالشان خوب است، ایشان می گفتند من از حال و هوا و اینها نپرسیدم، از فهمشان پرسیدم فهمشان بالاتر رفته یا نه؟! عینعبارت ایشان این بود که فهم بالاتر رفته یا نه؟ بله؟ ایشان که نمی خواست همیشه سالکان و شاگردانشان مثل قلاذه به گردن، همیشه طناب به دست باشند، از این طرف و آن طرف بکشند، ایشان کهنمی خواست شاگردانشان مثل چهارپا به هر طرف آن صاحب و مالک می برد، آنها هم بروند. ایشان می خواستند افرادی که در تحت تربیت ایشان هستند هر کدام برای خودشان یک وزنه ای باشند، هر کدام برای خودشان یک شخصیتی باشند، هر کدام بتوانند روی پایشان بایستند، این را ایشان می خواستند، ایشان می خواستند افراد بفهمند که به کجا دارند می روند، نتایج کار خودشان را تشخیص بدهند.

وقتی ایشان می گفتند که بعد از جلسه، افراد باید بروند در منزل و کم صحبت بکنند و حال خودشان را داشته باشند، خب برای چه بوده؟ برای این بوده که اگر اینانجام نگیرد آن از بین می رود، حالا افراد می آمدند به عنوان این که مثلاً ما با هم رفیق هستیم، ما باید با هم شوخی کنیم، ما باید با هم گرم باشیم، به عنوان گرم بودن و به عنوان حال داشتن و اینها، تمام فضای مجلس تغییر پیدا می کرد به فضای خنده و شوخی و اینها، خب این نتیجه ای دیگر ندارد، خب برای چه از آن طرف پهران بلند شدی آمدی این جا شب را گذراندی، خانه ات می نشستی که بهتر بود، بهتر بود یا این که ما می دیدیم بعد از مجلس، همین صحبت های سیاسی و مسائل اجتماعی و اینها در پیش می گیرند، این گران شد و آن فلان شد و آن در این جا چه شده، خب شما که نمی خواهی به مطالب این بزرگ عمل کنی چرا در این جلسه شرکت می کنی؟ چرا حال بقیه را خراب می کنی؟ شما که تحمل نداری کلام بزرگان را حمل کنی، خب

در خانه بمان، مجبور نیستی بیایی در جلسه، مجبور نیستی بیایی حال بقیه را بگیری، این کار خلاف شرع است، خب بگو من نمی توانم، من نمی توانم دو ساعت در عمرم ساکت باشم، حتماً یک چیزی سوزن به من فرو می رود، وقتی که یک جا هستم حتماً باید یک حرفی بزنم، من نمی توانم یک مقداری ذهن خودم را جمع کنم، حتماً باید پراکنده باشد، به شرق و غرب عالم و منظومه شمسی سفر کند، خب نمی توانی در خانه ات بمان، نمی توانی در نیا، نمی توانی بلند شو با افرادی که برای این کار [هستند]، خدا خیلی افراد که به درد این کار می خورد درست کرده، آن افرادی که تمام هم و غم ایشان پرداختن به این مسائل است، خیلی زیاد هستند، این قدر هستند به عدد ستاره های آسمان، برو با آنها بنشین.

تو می خواهی هم این طرف را داشته باشی، هم آن طرف را داشته باشی. هم بیایی بگویی در جلسه عصر جمعه شرکت کردم و هم با فلان افراد که مرتبط با آقا هستند ارتباط دارم، هم دعای سمات کذا و کذا خواندم، هم از آن طرف نسبت به مسائل و اینها خب صحبت شده چون بالاخره نفس به آن طرف گرایش دارد، نفس به پرداختن به مسائل اجتماعی و روزمره گرایش دارد، نفس با این امور ظاهری و جزئی و کثرات ارتباط دارد، نمی تواند آرام باشد، نماز هم که می خواند می گوید آی زود نماز تمام بشود جای بیاورند بخوریم شروع کنیم از این حرف ها زدن، در نماز هم که می خواهد زود تمام بشود، انگار می خواهد مثل فنی که گرفتند کشیدن، کشیدن، کشیدن یک ساعت دعا و سکوت و فلان و بعد هم نماز و این حرفها، تا نماز تمام می شود ویژگی این فنر می رود می خورد به آن جا، برمی گردد دوباره توی آن افکار و آن تخیلات و اینها.

این قضیه باعث می شود دیگران هم مسیرشان، مسیر آلوده ای بشود، دیگران هم نتوانند استفاده کنند، یعنی مسئولیتی که بر عهده بعضی ها گذاشته شده است، اقتضا می کند در این موارد شدت به خرج بدهند، مدارا دیگر تمام شده است، مرافقت دیگر تمام شده، نصایح گفته شده، مطالبی که باید به گوش همه برسد، رسیده است، نه دیگر حال برای کلنجار رفتن با این مطالب باقی مانده و نه دیگر سزاوار است، آخر عمری از ما گذشته، دیگر بچه نیستیم! از کودکی درآمدم و باید به فکر فردای خودمان باشیم، آنهایی که نمی خواهند و نمی توانند خود را با مطالبی که مطرح شده است در این مدت پانزده سال تطبیق کنند، با عزت و احترام خودشان بروند کنار، دیگر نیاز به برخورد نباشد. راههای دیگری هست، مسیرهای دیگری هست، که گفته هر چه حق است و درست است در این جا است؟ که گفته که فقط راه و مسیر خدا منحصر در همین فضایی است که مشاهده می شود؟! نخیر یک همچنین

مسائلی نیست، یک همچین مطالبی نیست.

هزارها جلسات هست، هزارها راه هست، هزارها مکتب هست هزارها، نخیر یک همچنین تضمینی کسی نمی‌دهد و اگر هم مطلبی مطرح می‌شود بر اساس همین مسائلی است که به نظر این طور می‌آید، بنده بارها گفتم که آن چه را که به نظر بنده می‌آید همان را ارائه می‌کنم ولی بنده معصوم نیستم، بنده جایز الخطا هستم و روز قیامت نمی‌توانم مسئولیت کارها و اعمال دیگران را برعهده بگیرم، خودشان می‌دانند، خودشان می‌دانند. ولی من این گونه فکر می‌کنم، من این طور می‌روم، من بر آن اساسی که در خدمت بزرگان بودم راه را این طور یافتم، خب شاید غلط بوده، شاید اشتباه است پس آن فهم و عقل را خدا برای چه به ما داده؟! خُب برای همچنین روزی آن عقل و فهم را داده، ولی اگر کسی آمد و اظهار تقبّل و پذیرش کرد وقتی یک مطلب مطرح می‌شود دیگر غُر نزندها، دیگر نیاید بگوید: آی چرا این جور؟ آی چرا آن جور؟! دیگر نیاید بگوید که پس ما کجای قضیه هستیم؟ پس دیگر نیاید بگوید چرا با ما مطرح نکردند؟ این تَهَرَات و خزغلات را دیگر بگذار کنار، این لاطاعات را دیگر تمام کند! با ما مطرح نکردند! ما در جریان نیستیم تمام شد. صفحه عوض شد. پرونده عوض شد. مسیر دیگر مسیری است که در او احساس تکلیف می‌شود، باید افراد متوجه این قضیه باشند، نسبت مطالبی که مطرح می‌شود احساس تکلیف پشتش است، کسانی که از این مکتب برای نان خودشان دارند سوء استفاده می‌کنند، باید بدانند که با آنها برخورد خواهد شد، کسانی که از این مکتب فقط برای ابراز شخصیت خودشان چه مرد چه زن فرق نمی‌کند، همه زنها، همه مردها، بارها بنده مگر نگفتم که مرحوم آقا فرمودند تمام رفقا به اندازه دانه‌های شانه هستند؟ پس کو این حرفها؟! پس این چرت و پرتها که ما می‌شنویم اینها کجا بوده‌اند؟! مگر بنده نگفتم که رفقا مسئولیتشان نسبت به این مکتب به اندازه مسئولیت خود بنده است؟ مگر این حرفها را بنده نزدم؟ خب برای کی این حرفها را زدم؟ برای کی؟

وقتی که بنده می‌گویم سلوک زن به این است که فکرش آسوده‌تر باشد، مسئولیتش کمتر باشد، ارتباطش با مرد کمتر باشد، اینها مطالبی است که از پیش خودم نگفتم، مطالبی است که از بزرگان شنیدم تا وقتی که مسئولیت به کسی ندادند، خودمان را نیاندازیم جلو، خطاب کنیم به همه که ما رئیس هستیم، تا وقتی که تکلیف به کسی داده نشده است، نیاییم و از پیش خود، خود را بر دیگران مقدم کنیم! تمام اینها شیطان است، دیگر چه جور صریح‌تر از این بگویم؟! این افکار و تخیلات همه ناشی از شیطان است، این شیطان را نباید یک روزی از خودمان دور کنیم؟ حالا که یک مسکین و بیچاره‌ای مثل بنده آمده و دارد دو تا مسئله ارائه می‌کند، خب نباید از این مطالب استقبال کرد؟! پس ما راه

برای کی گذاشتیم؟ برای چه روزی؟! این همه در کتاب خواندیم که باید انسان با نفس مبارزه کند، با نفس مجاهده کند، تخیلات را کنار بگذارد، اصحاب امیرالمؤمنین کسانی بودند که وقتی احساس می کردند که امیرالمؤمنین یک موقعیتی می خواهد به اینها بسپارد، تنشان می لرزید و می گفتند نه! ما همین گوشه و کنار باشیم، کنار مسجد باشیم، همین که در پشت سر امیرالمؤمنین [باشیم]، همین برای دنیا و آخرت ما بس است، ولی خب می دیدند که خب امام است، دستور امام واجب است باید اطاعت بشود.

چه قدر خوب است که انسان به همان میزانی که در ابتدای کار مسئولیتی به او واگذار می شود وقتی در انتها می خواهد آن مسئولیت گرفته بشود همان باشد، فرقی نکند! هان؟! چه قدر ...، حالا مسئولیت چه چیز؟ چه مسئولیتی؟ آقا برو این حرف را به او بزن، این مسئولیت شد؟ واقعا خنده دار نیست؟! آقا تو برو این را به آن بده، آقا شما این حرف را آن جا بگو، اینها چیست؟ این بازیها چیست؟ این مسخره بازیها چیست؟ بله؟! برای زن بهترین موقعیت آن موقعیتی است که حضرت زهرا فرمود، آخر پس حضرت زهرا را چه کنیم؟! همه اینها فقط در کتب بماند و برویم؟! ناپخته و نارس عمر را طی کنیم و از این دنیا برویم؟ مگر حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: بهترین عمل برای زن آن است که نه مردی او را ببیند و نه او مردی را ببیند؟! خب همین الان ما داریم می گوئیم آقا همین کار را بکنیم، چرا زن باید با مرد ارتباط داشته باشد؟ چرا در کارش باید تلفن را بردارد و با یک مرد تلفنی حرف بزند؟ چرا؟ خب با زن مشورت بکند، مطلبی دارد فرض کن که بنویسد و به افرادی که هستند بدهد، چرا باید صحبت کند؟ این صحبت کردن با مرد، تمام عبادت او را که در شب انجام داده، فردا همه را می شوید و از بین می برد، اسید دیدید وقتی که می ریزند؟ فرض کنید که در یک جا و در این قالی اسید می ریزند شما نگاه می کنی!! شروع کرد کرکها همه وزوز کردن و چیز شدن و اینها، یکدفعه نگاه می کنی می بینی موزاییک پیدا شد، سوخت، پودر کرد و همه را از بین برد، این گونه می آید و از بین می برد، آخر این کلام بزرگان را چرا گوشهای شنوا نمی شنوند؟

علی کل حال نسبت به مطالبی که مطرح می شود و همه از آنها اطلاع دارند، همان طوری که عرض کردم و در شب چهارم پس از ارتحال مرحوم آقا هم این مسئله را بنده عرض کردم که با رفتن مرحوم آقا، خدا نرفته، عبدی بود از عبادالله، ولی بود از اولیای خدا که چند صباحی در این دنیا بود و خود را مزکی و مرئی نمود و به مقام صلاح رسید و تکالیف خود را بر این اساس انجام داد و آن چه را هم که در ارتباط با مردم بود به جای آورد، اما خدا رفت؟ خدای او که نرفته و هر کسی هر راه و مسیری

را که تشخیص می‌دهد آن مسیر برای او صحیح است برود، این مطلب را بنده در شب چهارم ارتحال مرحوم آقا عرض کردم، برود، هیچ الزامی نیست، فردا نیاید بگوید آقا ما به خاطر شما ماندیم، بیخود ماندی، می‌خواستی بروی، بلند شو برو آقا، این همه جا هستند، این همه افراد هستند، این همه جلسات دارند، الآن در این شهرها این همه جلسات اخلاقی است، در طهران چه قدر جلسات اخلاقی است؟ بروند شرکت بکنند، هر کی آن چه را که می‌پسندد، باید برود و اگر نرود مسئول است، چون برخلاف عقل و اطمینانش عمل کرده و روز قیامت باید پاسخگو باشد،

ولی اگر شخصی می‌خواهد در این مسیر و در این موقعیت بماند این است، مسائل این است و بر این اساس باید حرکت کند، همین مسئله الآن هم موجود است و به همین کیفیت هست، هر کسی که به نظرش می‌رسد ممکن است که راهی بهتر از این باشد، مسیری بهتر از این باشد، افرادی باشند بتوانند مطالب را ارائه بدهند، الآن در بسیاری از مجالس از همین کتب مرحوم آقا می‌خوانند بنده هم از خیلی از آنها اطلاع دارم، ارتباطی هم با بنده ندارند، در طهران در سایر شهرها هستند، همین کتب را می‌خوانند، از جمله کتابها، کتابهای مرحوم آقا است و حتی شاگردان خودشان و افرادی را که با آنها محشور هستند، دستور مطالعه همین مسائل را می‌دهند، بنده هم اصلاً از آنها اطلاعی ندارم، خبری ندارم، و خیلی هم راضی هستند، خیلی راضی هستند. خوب باید برود، باید برود باید به موقعیت و وضع خودش رسیدگی کند

و اگر نه! بخواهد نسبت به این مسائل نسبت به این مطالب پایبند و ملتزم باشد و خلاصه بار خود را در این جا بخواهد فرود بیاورد یعنی در این مطالب و موقعیتی که فراهم شده بخواهد انجام بدهد، باید نسبت به مواردی که احساس ضعف می‌کند فکر دیگری بکند، باید نسبت به مسائلی که به نظر او می‌رسد که می‌تواند نقطه ضعف تلقی بشود تجدید نظر کند و خلاصه در یک کلام باید قبل از این که مطلبی مطرح بشود و قبل از این که مسئله‌ای عنوان بشود خودش پیشاپیش نسبت به آن مطلب باید عمل کند و قیام کند دیگر منتظر نماند که حالا چه مسئله‌ای مطرح می‌شود؟ حالا چه برسد به این که گفته بشود و تأکید بشود و بعد این طور. و مسئولیت بنده به این مسئله خوب باید توجه بشود مسئولیت بنده از این به بعد نسبت به افرادی که نمی‌خواهند خود را با موازینی که مطرح می‌شود تطبیق بدهند، در قبال افرادی که واقعاً طالب هستند و واقعاً دردمند هستند و به دنبال درمان می‌گردند و واقعاً گمشده‌ای دارند، نه به لفظ، مسئولیت بنده در قبال این افراد این است که راه و مسیر آنها را از وجود این چنین افراد پاک کنم.

علی کل حال فقط مطلب یکطرفه نیست، خُب این چه گناهی کرده که دارد به دنبال مطلب می‌گردد ولیکن خس و خاشاکهایی در این مسیر وجود دارد که مانع راه او است؟ چرا؟! چه گناهی کرده؟! چه گناهی کرده؟! و این مطلب را هم بنده عرض کنم که امروز آن زمانی فرا رسیده است که بنده احساس می‌کنم کوتاهی و تساهل من با این گونه افراد مخالف با دستور صریح مرحوم والد بوده است و بنده نمی‌توانم دیگر تا این حد تجرّی کنم و جرأت کنم و جسارت کنم و در مقابل دستورات ایشان بایستم و به خاطر مصلحت‌های دنیوی یک عده‌ای، جلوی حرکت معنوی سایر افراد را ببندم، لذا اشخاصی که همان طوری که عرض کردم می‌دانند که نمی‌توانند خودشان را وفق بدهند، دیگر از این به بعد به این و آن بیخود تلفن نزنند که چرا این جور؟ چرا این جور؟ دیگر زحمت این تلفن‌ها را به خودشان ندهند، دیگر در صحبت‌ها به این کیفیت نکنند، بدانند که راه دیگر قابل بازگشت نیست و خود را اذیت نکنند و زحمت هم برای دیگران به وجود نیاورند.

در آیه شریفه می‌فرماید، بسیار آیه، آیه عجیبی است، بسیار آیه عجیبی است و اُقسَموا باللّٰه جهد ایمانهم لئن، این مشرکین آمدند به خدا قسم خوردند و اُقسَموا باللّٰه، قسم خوردند به خدا، نه این که گفتند ما این کار را می‌کنیم، پیمان بستند، قسم خوردند، بیعت کردند که اگر هدایت از جانب خدا و رسول آمد **لَيَكُونَنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِيحْدَى الْأُمَمِ** فاطر، ۴۲ از همه امتها اینها جلوتر باشند و به حق پیبوندند و حق را بگیرند و عمل کنند، قسم خوردند. وقتی که پیامبر ما آمد و وقتی که نذیر آمد از جانب پروردگار، تمام آنها روی برگرداندند، عجب! خب پیغمبر که می‌آید همه‌اش که حلوا نمی‌آورد، آقا شما این کار را باید بکنی، این کار را نباید بکنی، خب بعضی کارها خوب است بعضی کارها خیلی به مذاق هم خوشایند نمی‌آید، عجب! پس این پیغمبری که آمده خیلی بر وفق ما کار انجام نمی‌دهد، موقعیت را از ما می‌گیرد، ما می‌خواهیم برویم بالا، ما می‌خواهیم رئیس بشویم، ما می‌خواهیم طرف و آن طرفی گوئیم که ما رئیس هستیم، این آمده دارد ریاست را از ما می‌گیرد، عجب پیغمبری است؟ بابا به درد نمی‌خورد! بابا برویم سراغ یکی که ریاست را برای ما حفظ کند، پیغمبر هم آمده که ریاست را بگیرد عزیز من، نه این که ریاست بدهد، ریاست چیست؟ اینها همه چرت و پرت و مزخرفات است، اینها زنگارهای نفس است که باید از آن نفس که محلّ تجلّی خود ذات پروردگار است، باید زدوده بشود.

آئینه شو و جمال پری طلعتان طلب

وقتی که انسان آینه نشود که نمی‌تواند جمال پری طلعتان را طلب کند، پیغمبر می‌آید نذیر

می دهد، این کار را انجام [بدهی] به عقاب می رسی، این گناه را نباید بکنی، ما خیال می کردیم دست ما را باز می گذارد، حالا می بینیم دست ما را بسته به خاطر استکبار و انانیت این باعث می شود که بیایند کلام پیغمبر را بگذارند کنار، در حالتی که خدا می فرماید: این سنت است، این سنتی است که در همه ادیان گذشته و قرون گذشته و صدها و هزاره های گذشته، این سنت بوده و الآن هم هست و تا زمانی که انسان زنده است، این سنت وجود دارد که یک روزی بالاخره یک نذیری باید بیاید و یک نهی بکند، یک تشری بزند، یکی باید بالاخره بیاید دیگر که این کار را انجام بدهد، باید خود را برای مواجهه با او آماده کنیم که قبول کنیم، تشر او را بپذیریم، این ضربه ها را هدیه های الهی تلقی کنیم که برای نجات ما از این نفس و از این شیطان آمده، نه این که بیاییم مقابله کنیم، جبهه بگیریم تلفن را برداریم تلفن بزنی، چرا این جور شد؟ چرا آن جور شد؟ به ما نگفتند، به ما گفتند، در جریان بودیم، نبودیم، چرا تا به حال آن جور بود، فرق نمی کند همه افراد، همه افراد، چه مرد چه زن.

من خدمت رفقا این را گفتم، به رفقای که دست اندر کار مسائل مربوط به آقا، نوشته ها و اینها هستند، گفتم: رفقا! اول کاری که دارید می کنید و بحمدالله توفیقهایی را من دیدم که از جانب پروردگار نصیب اینها شده چون اینها صاف بودند، صادق بودند، در راه خودشان صادق بودند، و من صداقت را در اینها دیدم و الا با آنها همکاری نمی کردم، گفتم اول کاری که می کنید خود را کنار بگذارید، صفا را جایگزین کنید، صدق را جایگزین کنید، می دانید دارید چکار می کنید؟ دارید از مکتب مرحوم علامه تبلیغ می کنید! آخر ما خاکبرسرها نمی دانیم! هزار راه وجود دارد، مگر قحط است آمدیم در اینجا؟ خب بلند شویم برویم جاهای دیگر بابا! بهتر به ما می دهند، بهتر ما را تحویل می گیرند، مگر مجبوریم؟! چه جبری هست؟ چه جبری وجود دارد؟! آمدم به آنها گفتم می خواهم یک کاری انجام بدهم، گفتم یک امتحانی کنم، گفتم این کتابهای مرحوم آقا را که تنظیم کردید من می خواهم این کتابها را بروم و به افراد دیگر بدهم و بگویم آنها بروند به اسم خودشان چاپ کنند، بروم بدهم به آنها که در تعارض با ما قرار دارند و در تقابل با ما قرار دارند، من بروم کتابها را بدهم به آنها، نظر شما چیست؟ گفتند: چه اشکال دارد؟! خودتان می دانید. ما تا این جا زحمت کشیدیم، ما تا این جا کار کردیم، منظور ما این است که این کتابها منتشر بشود، اسم ما نباشد یعنی چه؟ وقتی که صدق را از آنها دیدم سجده شکر به جای آوردم، جلوی آنها نه! بعد، گفتم الحمدلله خدا رفقای به ما داده که من باید به حال آنها غبطه بخورم،

می گویند کار را ما انجام دادیم شما برو بده به آنها، شما اصلاً به اسم خودتان چاپ کنید که

این کتاب در تحت اشراف فلان، این کتاب به طبع رسیده، این را می گویند صدق، این را می گویند صفا،
این

را می‌گویند درستی، [این] را می‌گویند از خود گذشتن، خود را کنار گذاشتن و خود را ندیدن، نتیجه‌اش هم چیست؟ مورد تأیید همانها (اولیاء خدا) قرار می‌گیرند، دست حمایت آنها بالای سرشان است، آن روحانیت و نورانیت بر آن فضا حاکم است ولی در جاهای دیگر، واللہ کدورت و ظلمت حاکم است، شوخی نمی‌کنم، آن کسی که می‌خواهد مسائل به اسم او تمام شود از همان آن دربست بداند، بداند که مرحوم آقا در آنجا راه ندارد، اولیاء خدا در آن جا راه ندارند، امام زمان در آن مجلس راه ندارد، گرچه اسم امام زمان را ببرند و همه اوه اوه شروع کنند به گریه کردن! ولی شیطان است. آن فضا، فضای شیطان است، ابلیس! ابلیس! چرا؟ چون پای نفس در میان است، پای نفس وقتی در میان باشد دیگر خدا می‌رود کنار، دیو چو بیرون رود فرشته درآید. تا وقتی که دیو است فرشته نمی‌تواند بیاید. این جا جای ملائکه نیست، یا جای این یا جای او، منزل دل نیست جای صحبت اغیار، این منزلگاه که برای خدا است، دو تا را نمی‌شود در یک دل قرار داد، دو محبوب را نمی‌شود در یک جا جای داد، آن هم دو محبوبی که با هم کارد و پنیر هستند، با هم در مقابل هم هستند نه مثل هم و آلا اگر پیغمبر و علی باشد با هم متحد دیگر هستند

چهارده معصوم متحد هستند، همه را در دل ما خداوند ان‌شاءالله قرار بدهد و از نور آنها راه را برای ما روشن کند. ائمه و اولیاء باشند صد هزار هم باشند باز هم یکی هستند ولی اگر نه، دو امر مقابل باشند، این نمی‌تواند در دل قرار بگیرد. آنها می‌گویند، آن بزرگان می‌گویند: ما سخاوت داریم ما جود و بخشش داریم ما سهم خودمان را هم می‌دهیم به همان شریکی که آن جا هست، همه دل تو مال او، چرا؟ چون آنها غنا دارند.

این آیه می‌فرماید که در راه و خدا و باید مواردی باشد که در آن موارد برخلاف انسان مسائلی هست، امکان ندارد. در زمان ائمه بوده، در زمان پیامبران بوده، در زمان اولیاء بوده، در زمان مرحوم والد رضوان الله علیه بوده، همیشه بوده. بالاخره مواردی بوده که با مذاق انسان سازگار نبوده، سازگار نبوده. خب باید انسان نسبت به این مسئله فکر اساسی کند.

خب این مطالبی بود که خواستم به عنوان اجمال بگویم و لکن خب یک قدری به طول انجامید، شاید هم از این نقطه نظر بی‌مناسبت نبوده و می‌بایستی که به صورت صریح مطالب روشن بشود تا این که دیگر این گونه مطالب ادامه پیدا نکند، دیگر حوصله نداریم ما، راست و پوست کنده داریم می‌گوییم. دیگر آن حال و هوا را بنده ندارم، دیگر آن حال و حوصله را ندارم، دیگر آن مسائل را ندارم، دیگر آن مجامله‌ها و خلاصه در آن فضا دیگر بنده نیستم و بنده را هم از یک همچنین مسائلی اطباء منع

کردند.

لذا خواستم که رفقا و دوستان نسبت به این مسئله بیشتر بذل توجه کنند تا این که همه بتوانند به بهترین نحو و به احسن وجه بتوانند این چند روزه باقیمانده از عمر را که خداوند برای انسان تقدیر کرده و انسان نمی‌داند که به چه نحوی می‌گذراند، حداقل دیگر با آرامش و نورانیت و انبساط، آخر وقتی کسی از ما چیزی نخواستہ مگر سر انسان درد می‌کند؟ من تعجب می‌کنم! سری که درد نمی‌کند که دستمال نمی‌بندند! دیگر حداقل این چند روزه را با آرامش و اطمینان و اینها انسان سپری کند و بتواند نتایج مثبتی از این گذران زندگی بگیرد.

علی کل حال حالا به این مطالب می‌پردازیم تا آن جایی که ببینیم وقت اجازه می‌دهد.

سؤال: یکی از مخدّرات سؤال کردند پوشیدن جوراب سفید ضخیم، چه حکمی دارد؟! البته

ضخیم را اشتباه نوشتند با "ز" نوشتند در حالتی که با "ض" است

جواب: اگر جورابها ضخیم باشد اشکالی ندارد. جوراب جوراب غیر سیاه باشد، اشکال ندارد ولیکن خب حالا مثلاً سفید یا رنگهای دیگر که رنگهای روشن، ولی بهتر است رنگهایی باشد که جلب توجه نکند ولی در هر حال اشکالی ندارد. حتی نظر خود مرحوم آقا هم این بود، من تا آن جا که یادم است راجع به حجاب، ایشان می‌فرمودند: دلیلی ندارد که چادر سیاه، حجاب باشد. چه اشکال دارد فرض بکنید که یک حجابی باشد یک چادری باشد البته ایشان اسم چادر را نیاوردند، یک لباسی باشد، کاملاً محفوظ باشد، مثل چادر، که حجم بدن پیدا نباشد و رنگهای روشن باشد، رنگ روشن، رنگ روشنی که خیلی تیره نباشد، دلیلی نداریم بر این که حتماً باید چادر سیاه باشد

سؤال: تاتو کردن از نظر شرعی اشکال دارد یا خیر؟

استاد: نخیر مشکل ندارد

سؤال: آیا پوشاندن دست از نامحرم واجب می‌شود یعنی یک زن واجب است دستکش

بپوشد؟

استاد: تا میچ دست اشکال ندارد ولیکن اگر زن احساس کند که به همان مقدار هم ممکن است

که جلب توجه کند حرام است. و باید بپوشاند.

سؤال: با توجه به این که در جلسه قبل شما فرمودید ماه محرم پرچم باید سیاه باشد آیا

نوشته‌های آن حتماً باید سفید باشد یا اگر به صورت رنگی باشد اشکال دارد؟

استاد: نه، اشکال ندارد که حالا فرض بکنید که زرد باشد یا فرض کنید که سبز باشد ولیکن

باید به یک نحوی باشد که آن حالت عزا در آن نماد مشاهده بشود نه این که نوشته‌ها به شکلی باشد که

کم کم به یک جنبه تزئینی تبدیل بشود آن نوشته‌ها، منظور بنده این بود و اگر بخواهد الوان دیگر زیاد باشد آن

هدف از بین می‌رود.

سؤال: آیا سرمه کردن چشم مانع از رسیدن آب به چشم می‌شود؟!

استاد: نه اشکال ندارد. می‌تواند انسان سرمه بکشد و وضو هم بگیرد. بلکه بعضی از چیزها هست که به چشم می‌کشند و جرم دارد، وقتی انسان دست می‌کشد آن جرمش کاملاً مشخص است، آن را انسان باید پاک کند ولی خود سرمه به آن مقدار نه، آن فقط یک رنگ است.

سؤال: اگر در نماز با بستن چشم بهتر بتوانیم به یاد خدا باشیم و ذهن ما متوجه خدا باشد این کار اشکال دارد؟

استاد: بله، در نماز باید به وظیفه عمل کرد، وظیفه این است که انسان چشمش باز باشد، خدا می‌توانست بگوید که چشمت را ببند ولی نگفته، خدا فرموده است که باید انسان در موقع نماز به مظهر نگاه کند. اتفاقاً اگر انسان [در] این عمل مرکز بشود، نسبت به این قضیه مسائلی به دست می‌آید، خیلی بسیار بالاتر از چشم بستن و همین طور انسان در سجده نباید چشمها را ببندد، انسان باید به همان نقطه‌ای که سجده می‌کند به همان جا باید نگاه کند، البته خُب مستحب است.

سؤال: اگر کسی در راه رفتن به عتبات عالیات بچه را کتک بزند یا با شوهر جر و بحث کند آیا اینها مانع از قبول زیارت وی می‌شود؟

استاد: بله مانع می‌شود. باید زیارت در مسیر کسب رضای الهی باشد و انجام آن راهی که خود امام علیه‌السلام خواسته، اموری که مورد رضای ائمه نیست باعث می‌شود که نفس دیگر آن حضور و توجه کافی را برای جلب فیض از دست بدهد.

سؤال: برای ما شهرستانیها که تا شهرمان نه تا دوازده ساعت راه است تا مشهد، آیا سالی ۴ الی ۵ بار کافی است که به پدر و مادرمان سر بزنیم؟

استاد: ببینید این به خود افراد بر [می] گردد، بنده نمی‌توانم یک حدی تعیین کنم، ممکن است که فرض بکنید که یک خانواده‌ای هستند، پدر و مادری هستند که حتی به کمتر از این هم احساس رضایت کنند، حالا با تلفن با اینها صحبت کند آن حالت را دارد ولی خب گاه گاهی هم سر می‌زند و همین طور به موقعیت خود آن خانواده از نظر بودن بچه‌ها و محدودیت‌هایی که دارند و امثال ذلک، اینها باید سنجیده بشود و خود افراد می‌توانند تشخیص بدهند که این مقدار رفتن آیا موجب تحصیل رضایت آنها هست یا باید بیشتر بروند یا حتی ممکن است کمتر هم بروند. فرض کنید که ممکن است سالی دو بار هم آنها رضایت بدهند و اینها هم نتوانند بیش از این بروند. حدی در این قضیه تعیین

نمی‌شود، آن

مقدار این است که بین خود و بین خدا، بین خود و بین خدا باید این مسئله مورد نظر قرار بگیرد که واقعاً از این رفتن، تحصیل رضای الهی می شود یا نه؟! اگر به جای پدر و مادر فرض بکنید که یک مبلغ پول از یک شخصی طلبکار بودی، نمی رفتی؟ یا این که اگر زنی به شوهر بگوید برای چه می روی به دیدن مادرت؟ اگر مادر خودش هم بود همین حرف را می زد؟ توجه کردید؟ و همین طور... اینها چیزهایی است که انسان باید در نظر بگیرد.

ملاک و معیار کلی این است که انسان فقط خدا را در اینجا مد نظر قرار بدهد، خدا به او چه دستوری می دهد؟ این است مسئله. خدا به او چه می گوید؟ در زمان مرحوم آقا، خب سالها بود که ایشان در مشهد بودند و ما در قم سکونت داشتیم، ایشان به من فرموده بودند که هر وقت مجال داشتی و کار نداشتی آن موقع بیا، خودت را به زحمت و دردسر نیانداز، من یک وقتی تقریباً بیش از دو ماه شد رفتم به مشهد. دو ماه و نیم و اینها گذشت و وقتی که برخورد کردم با ایشان آن حالتی را که من احساس کردم مرا شرمنده کرد که چرا زودتر نیامدم؟ التفات کردید؟ آن جا احساس کردم که من می توانستم زودتر بیایم، خودم را به تنبلی زدم، خودم را به تنبلی زدم، ما می توانیم، کلاه خودمان را قاضی کنیم و بدانیم که در موقعیتی هستیم که این عمل را انجام بدهیم خب گرچه مشکل باشد، سخت باشد. مگر همه کارها باید آسان باشد، تخت روان باید بیاورند؟! یا این که نه خلاصه از ما آن تکلیف ساقط است. هر کسی می تواند موقعیت خودش را تشخیص بدهد.

سؤال: با نامحرم نشستن در یک اتاق در صورتی که حجاب کامل داشته باشیم آیا اشکال دارد

یا نه؟

استاد: البته اتاق نباید درش بسته باشد، باید درش باز باشد و اگر درش باز باشد و بتوانند

افراد بیایند و بروند اشکالی ندارد یکی این جا بنشینند و یکی جای دیگر ولی نزدیک نباید باشند.

سؤال: [پوشاندن] چه اندازه از صورت واجب است؟

استاد: ببینید آن چه که جایز است، همان گردی صورت است در صورتی که نامحرم نبینید.

مثلاً فرض کنید که انسان در یک موقعیتی هست که می داند نامحرم نمی بیند، مردها فرض کنید که همه سرشان را پایین می اندازند و می روند آدم هم از این طرف خیابان می رود، این اشکال ندارد که صورتش باز باشد، یعنی این مقدار اشکال ندارد و همین طور کفین و وجه، یا فرض کنید که در یک موقعیتی هست که این موقعیتها متفاوت است، نامحرم از کنار انسان رد می شود ولی اصلاً توجه هم ندارد، هستند، در برخی از جاها هستند، در برخی از تمدن‌ها که توجهی نمی کنند، اصلاً هر کسی دنبال خودش

هست، ده مرتبه هم اگر یک همچنین تلاقی بشود اصلاً فرد نمی‌بیند ولی در یک اجتماعی مثل اجتماع خود ما که صاف تازه چشمه‌ایش را هم باز می‌کند، فرض کنید که بخواهد بله! مسائل را بررسی کند، خب اینجا دیگر آن طور نیست که بخواهیم بگوییم که مثل آن فضا و آن محیط و اینها هست، در فضاهای مختلف حکم فرق می‌کند، گرچه برای مرد حرام است که به صورت زن نگاه کند ولی برای زن هم حرام است که خود را در معرض دید دیگران قرار بدهد. می‌تواند به یک نحوه‌ای که چشمش بتواند ببیند به همان مقدار می‌تواند اکتفا کند.

سؤال: پوشانیدن دست چه طور؟

جواب: آن هم همین طور که عرض کردم.

سؤال: به علت تأکید زیاد شما در جلسات بر اطاعت از شوهر و احترام و اطاعت به مادر و پدر، بیشتر مردان فقط این مسئله را در نظر گرفتند و احترام به زن و جمع بین زن و خانواده خود یعنی خانواده شوهر فراموش کردند و با کوچکترین اشاره و دخالت خانواده خود تحت تأثیر قرار گرفتند و حقوق و احترام [به] زن را در نظر نمی‌گیرند.

استاد: البته خب تکلیف مردها مشخص است. مسئله اطاعت از شوهر جای خود را دارد، مسئله کیفیت رفتار شوهر هم جای خود را دارد، هر کدام اینها جای خود را دارند، زن باید از شوهر اطاعت کند، شوهر از این اطاعت سوء استفاده نباید بکند و اگر سوء استفاده کرد مسئول است و کار حرام به جای آورده و لکن این موجب نمی‌شود که زن وقتی که ناملایماتی را از شوهر می‌بیند، آن موقعیت خود را فراموش کند و در مقام مقابله با او برآید اگر این کار را انجام ندهد خداوند اجر او را زیاد می‌کند و آن نتیجه‌ای را که از این تکلیف متوجه زن کرده است نصیب او خواهد کرد.

سؤال: آیا ولی خدا وقتی که به مقام بقاء بالله می‌رسد به مقام عصمت می‌رسد؟

استاد: بله به مقام عصمت می‌رسد. البته عصمت منظور عصمت در فعل است چون فعل او فعل خدا می‌شود. این مطلب را بنده در جلد دوم اسرار ملکوت توضیح دادم دیگر در این جا توضیح بیشتر نمی‌دهم.

سؤال: اگر این مقام عصمت به ایشان داده می‌شود محدوده عصمت ولی خدا با امام چه

تفاوتی می‌کند؟!

استاد: این را بنده توضیح دادم دیگر رفقا به همان جا مراجعه کنند، پاسخ در آنجاست. و همین طور در کتاب افق وحی در آن مسئله علم، راجع به این مطلب در آن جا [هم] توضیح

داده شده است.

سؤال: وظیفه ما در برابر کسانی که شغلشان گدایی است و از ما طلب پول می‌کنند، چیست؟
استاد: خب انسان باید به همان مقداری که رفع ضرورت می‌کند بپردازد، چون خیلی از اینها تکدی می‌کنند، واقعاً گدا نیستند و وقتی که انسان احساس می‌کند که شاید [واقعاً نیازمند باشد] باید به یک مقداری که رفع نیاز بشود و در حد ضرورت بدهد ولی وقتی که احساس کرد شخص واقعاً فقیر است می‌تواند بر مبلغ اضافه کند.

سؤال: آیا خواندن سوره‌هایی که سجده واجب دارد در نماز واجب جایز است؟
استاد: بهتر است که خوانده نشود.

سؤال: کسی که مدام خواب بد و ترسناک می‌بیند، دلیلش چیست؟ آیا کفاره گناهان او است یا ناشی از نفس مضطرب او می‌باشد؟

استاد: نه این بیش از آن مقدار که به مسائل گذشته برگردد، به موقعیت حالی او برمی‌گردد باید ببینید که در طول روز چه می‌کند؟ با چه مسائلی سر و کار دارد؟ با که صحبت می‌کند؟ به که تلفن زده؟ با که احوالپرسی کرده؟ راجع به چه مسائلی فکر کرده؟ آیا به تکالیفش قیام کرده یا نه؟ بیشتر در آن امور روزمره خود این علت را ریشه یابی کند.

سؤال: منظور از ضرر جسمانی نداشتن برای حاملگی چیست؟ اگر کسی دردهایی داشته باشد و در اثر حاملگی دردهایش تشدید شود، آیا موظف به حاملگی است یا می‌تواند صبر کند تا دردهای او برطرف شود و حامله شود؟ از نظر خدایی تا چه حد مجاز به حامله نشدن می‌باشد؟

استاد: درد خودش به تنهایی موجب این قضیه نمی‌شود، درد ناشی از یک علت است اگر آن علت تشدید بشود، این مسئله ممکن است که مانع از حاملگی بشود. فرض کنید که یک نفر کمردرد داشته باشد، دیسک دارد. می‌گویند برای او حاملگی ضرر دارد، خب این که ضرر دارد ممکن است درد شدید بشود، وقتی که سنگینی پیدا می‌شود به جلو، خب به مهره‌ها فشار می‌آید و دیسک را تحت فشار قرار می‌دهد، خب این از این نظر صحیح است در یک همچنین موقعیتی، ولی ممکن است این بعد از حاملگی برطرف شود، خب شخص ممکن است خودش را در یک موقعیتی قرار بدهد که کمتر این درد را احساس بکند و بعد برطرف بشود و آن به حالت عادی برگردد یا در همان وضعیت سابق باقی بماند، این مانع نیست. ولی اگر دیسک به نحوی بود که این حاملگی باعث بشود که بر دیسک اضافه بشود و به آن جایی برسد که برای او خطری ایجاد بکند، خب این مسئله موجب منع خواهد شد

وهمین طور

نسبت به سایر مواردی که ممکن است که این قضیه برای او پیدا بشود.

سوال: برای مبارزه با روحیه حساس و زود رنج چه باید کرد؟

استاد: باید مراقبه کرد، مراقبه یعنی همین. مراقبه یعنی انسان خودش را در یک فضایی قرار بدهد که آن فضا او را از حالت احساسی خارج کند و به او توان ببخشد و تصوّر کند که می تواند در قبال این پدیده و حادثه‌ای که دارد پیش می آید می تواند مراقبت کند، انسان اگر این مسئله را با خود تمرین کند، بعد از مدتی می بیند که آن روحیه حساسش به یک روحیه نرمالی تبدیل شده، به یک روحیه‌ای که می تواند مطالبی را که قبلاً پذیرش شنیدنش را نداشت می تواند آنها را بپذیرد.

سوال: منظور از آمادگی روحی داشتن برای حاملگی چه می باشد؟

چطور می توانیم بفهمیم که [این عذر آوردن عدم آمادگی روحی برای حاملگی] نفسانی

نیست؟

استاد: آمادگی روحی نمی خواهد، آمادگی نمی خواهد. آمادگی همین استدیگر، همه آمادگی

دارند. دیگر مسئله خاصی نیست

سؤال: شما در یکی از سخنرانیها فرمودید که در شب ناخن گرفتن کراهت دارد و علت آن

را این ذکر کردید که چون در شب نور کم است و باعث عفونت می شود کراهت دارد، آیا الآن که کمبود نور برطرف شده [کراهت برداشته می شود]؟

استاد: نخیر بنده نگفتم که باعث عفونت می شود بعید به نظر می رسد. مسئله ناخن در شب

گرفتن، مسئله اش فقط جنبه ظاهری نیست و طبق روایاتی که از ائمه علیهم السّلام آمده است، یک مسئله باطنی دارد، این طور نیست که در شب بخاطر نور کم است، به طور کلی یک ارتباطی بین اعمال ما و بین مسائل مثالی و برزخی و ملکوتی وجود دارد، به واسطه آن قضیه است که می گویند در شب ناخن نباید گرفت، ممکن است برای جلب اجانبین حتی این قضیه تأثیر داشته باشد، کاری اصلاً به نور و اینها ندارد.

سؤال: آیا تغییر شاکله ممکن است؟

استاد: اگر منظور [از] شاکله بعضی از صفاتی [است] که خب در انسان هست، خب بله

انسان می تواند برخی صفات را برطرف کند، بعضی ها بخیل هستند، خب می تواند با بعضی از تمرینها آن بخل را در خودش از بین ببرند یا این که فرض کنید که بعضی ها جنبه حسادت دارند خب می توانند با بعضی از مراقبه ها آن حسادت را در خودش از بین ببرند و تبدیل به صفات حسنه دیگر بکنند، اگر

منظور از شاكله این است بله، این قابل تغییر است ولی اگر منظور از شاكله آن خصوصیت وجودی است

که اختصاص به هر شخصی دارد، نه! آن قابل تغییر نیست.

سؤال: در سالهای اخیر قبل از تعطیلات فروردین سفره‌های هفت سین می‌چینند و برای بچه‌ها جشن می‌گیرند آیا رفتن بچه‌ها در این روز به مدرسه اشکالی دارد یا خیر؟

استاد: علی‌کل حال این مسائل مسائل خلاف شرع است.

قرار دادن سفره هفت‌سین این برخلاف شرع است و برخلاف مذاق اسلام است، ما جشن نوروز نداریم، این جشن گبرها است و جشن اسلام نیست و اسلام نهی کرده است و طبق روایت امام کاظم علیه‌السلام، این از بدعتهایی است که آمده و شیعه نباید به دنبال این مطالب برود، حالا مسائل دیگر و قضایای دیگر خب انسان به یک نحوی باید برخورد داشته باشد که برخورد، برخورد زننده نباشد، برخورد تنبیهی باشد نه اینکه برخورد تند باشد، با لطافت الحیلی انسان باید با این گونه مسائل برخورد کند، چون بالاخره مردم نمی‌دانند. خیلی از مردم اطلاع ندارند و انسان که نباید در همه امور با تهدید و توبیخ و عتاب و خطاب و اینها تذکر بدهد، می‌تواند با صحبت و کیفیتی که خوشایند باشد نسبت به این مسائل برخورد کند، ولی علی‌کل حال جشن گرفتن به عنوان جشن نوروز و عید در اسلام نیست و انسان باید اینها را ترک کند.

سؤال: هل أن کلام ولی الله حجة ذاتية علی الناس مثل الامام المعصوم؟ علی اعتبار ان الله ولی الذین آمنوا و اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم

جواب: در این جا می‌فرمایند کلام ولی خدا که آیا مثل کلام معصوم است؟

استاد: بله کلام ولی الهی همان طوری که بنده آن را در مقدمه افق وحی و همین طور در جلد دوم اسرار ملکوت توضیح دادم ولی خدا در مسائل اجتماعی و مسائلی که مربوط به نفس است و مسائل تربیتی، در آن جا عصمت دارد و ممکن است در مسائل عادی اشتباه بکند. فرض کنید که بگویند آن جا آب است بعد معلوم شود که آن جا آب نیست هندوانه است. این مسائل اتفاق می‌افتد و آنها هم نمی‌خواهند که خود را از چهارچوب بشر بودن عادی بیرون بیاورند، گرچه می‌توانند این کار را بکنند، ولی به خاطر رعایت حرمت ولایت و اینکه برای افراد این شبهه پیش نیاید، آنها در این گونه امور به همان کیفیت عمل می‌کنند که سایر افراد به آن کیفیت عمل می‌کنند و در بعضی از موارد می‌گویند. بنده در زمان مرحوم آقا از این موارد زیاد می‌دیدم، بسیار مواردی می‌دیدم. ایشان از یک طرف کتابهایی را که می‌نوشتند خب آن‌ها را می‌دادند ما تصحیح می‌کردیم، کتابها را بررسی می‌کردیم بعضی از غلطها از آن درمی‌آمد، خب این به این کیفیت، از آن طرف وقتی که ایشان فرض کنید که بیماری پیدا کردند و

بیمارستان آن آنوریسیم قلبی عارض ایشان شده بود و اطباء نتوانستند تشخیص بدهند و هر کسی یک چیزی می گفت و بالاخره گفتند یک آنژیم صدری است یعنی درد سینه حالا این درد سینه هزار و یک علت دارد و تشخیص ندادند، ایشان یک روز بنده که بودم در همانجا، در همان بیمارستان، ایشان به بنده فرمودند که من پارگی آئورت پیدا کردم ولی اینها متوجه نمی شوند، خب این معلوم می شود که ولی خدا می داند، ولی خدا می داند ولی همراه با این ظاهر حرکت می کند و اگرهم فرض کنید که یک دارویی بدهند برخلاف، آن دارو را هم می خورد. بالاخره مریض است و مریض هم که باید از پزشک اطاعت کند خب طبعاً آن دارو را هم می خورد و فلان اسکن را هم انجام می دهد، سونوگرافی را هم می کند، آن رادیوگرافی را هم انجام می دهد، ام آر آی را هم می کند و آخرش هم می گوید که مسئله این طور نیست و مطلب چیز دیگری است، این ها مراتب ادبی است که اولیاء دارند نسبت به مقام ائمه علیهم السلام تا این که یک وقتی مردم تصوّر نکنند که اینها هم پایه آنها هستند و آن حرمت و حریم آنها در اینجا مخدوش بشود.

سوال: با کمال پوزش آیا نامه های دفعه قبل را جواب نمی دهید؟

استاد: بنده خیلی عذر می خواهم از این که نامه های گذشته را گم کردم و این گم کردن هم در اختیار بنده نبوده، ظاهراً در تمیز کردن و جا به جا کردن، این کاغذها گم شده حالا اگر نامه ها به اصطلاح سؤالاتی بوده، خب این سؤالات را [بیان] بکنند [تا] در جلسات دیگر ان شاء الله عرض کنم خدمتتان.

دیگر خیال می کنم که فرصت گذشته و الآن حدود دو ساعت است که در خدمت دوستان هستیم و ان شاء الله این دفعه اینها را گم نمی کنیم، در یک جایی می گذاریم که محفوظ باشد تا این که در فرصت دیگر اگر خداوند توفیق داد خدمت دوستان باشیم و امیدواریم که این وعده های ما که وعده به دیدارهای مجدد می دهیم، این فاصله اش کمتر بشود و همّت رفقا و دوستان ما را به جلو براند، اگر هم تنبلی می کنیم نسبت به ادای تکلیف، آن همّت و نفس گرم آنها ما را به جلو براند.

علی کل حال از مطالبی که امروز بنده عرض کردم خب شرمنده هستیم و عذر خواهی می کنم که پا را از حدّ خودمان فراتر گذاشتیم و شاید اصلاً به طور کلی مسائلی که عرض کردم هیچ ارتباطی با اینمجلس و دوستانی که در این مجلس هستند نداشته باشند ولی خب علی کل حال مطلب چون باید به گوش همه برسد این مسئله باید گفته می شد و من احساس کردم که صحبت های که بنده قبلاً در این زمینه کردم ظاهراً کافی نبوده و بعضی ها دارند به همان راه خودشان ادامه می دهند و خیال کردند اینجا

هیئت است و هر چه جمعیت بیشتر بشود، باعث خشنودی ما است، در حالی که مسئله این طور نیست.

این جا هیئت نیست و بنده هم هیئتی نیستم و به دنبال فقط دردمندی می‌گردم که از رفاقت با او برای خودم کسب فیض کنم و این را به عنوان تواضع نمی‌گویم، بنده اهل تواضع نیستم، در زمان مرحوم والد هم نبودم، حالا احساس می‌کردم که همان طوری که با صراحت باشم خیال می‌کنم آن برای خودم و حال خودم بهتر است و همین نکته موجب اعتراض بعضی‌ها نسبت به بنده شده بود، هم زمان سابق و هم الآن، ولی علی‌کل‌حال همان طوری که این مخدّره فرمودند شاکله‌ها را نمی‌شود عوض کرد، این هم از جمله آن مواردی است که دیگر دوستان عذر ما را می‌پذیرند و احساس کردم که خیلی صریح با رفقا صحبت بکنم بهتر است، یعنی این واقعاً به نفع همه ما است

و ما باید بدانیم که همان طوری که سابق عرض کردم خب جاهای دیگر هم هست، عمرمان را تلف نکنیم، این سفره‌ای که در این جا پهن شده، غذاهای خاصی در این سفره گذاشتند، ممکن است این غذاها جاهای دیگر نباشد و یا غذاهایی که در جای دیگر است این جا نباشد، علی‌کل‌حال موائدی که در اینجا است مشخص است، مسائلی که در اینجا هست، مشخص است و احساس ما این است ادّعای عصمت نمی‌کنیم، ادّعای خطا می‌کنیم ادّعای نسیان می‌کنیم، ادّعای نقص داریم احساس ما این است که شاید اگر صدق در راه و نیت ما وجود داشته باشد، مورد نظر و عنایت خدا قرار خواهیم گرفت. این احساس به این کیفیت است و لذا خب همان طوری که رفقا مشاهده می‌کنند، در خیلی از قضایا و مسائل رفقا راه و روش ما را جور دیگری دیدند و با آن چه را که خیلی‌ها خود را از موالیان مرحوم آقا می‌پنداشتند متفاوت بوده، در جهت گیریهامان، در صحبت‌هایمان، در مسائلی که بوده و علی‌کل‌حال به همان کیفیت با این که مورد بعضی از اعتراضها قرار گرفتیم یا حتی فراتر از اعتراض، ولی در عین حال آن چه را که به نظر رسید گفتیم ما از آنها نمی‌توانیم تخطّی کنیم هر چه با ما بود، نمی‌توانیم. همین کیفیت در ارتباط خود ما هم وجود دارد، بنده نسبت به افرادی که آنها دردمندند و به دنبال دوا می‌گردند و به دنبال رفع نقاط و آن کمبودها و فقدانها هستند و بنده را نسبت به این قضیه مکلف کرده‌اند و بنده را به عنوان رفیقی که می‌تواند مطالب بزرگان را در اختیار آنها بگذارد پذیرفته‌اند و این منت را بر من قرار داده‌اند، بنده خود را نسبت به صدق و صفای آنها مسئول می‌بینم و احساس تکلیف می‌کنم و اگر در جلوی آنها حس و خاشاکی وجود داشته برمی‌دارم و افرادی که ممکن است مزاحم با راه آنها باشد، آنها را کنار می‌گذارم، شوخی ندارم، مزاح ندارم، باید افراد خود بدانند مطالبی را که مطرح می‌کنند به گوش بنده می‌رسد و تا این مقدار دیگر خیال می‌کنم که مسئله تمام باشد و مطالب گفته شده باشد.

علی کل حال اگر کسی به اندازه سر سوزنی و ذره مثقالی ارتباط با حقیر را منفی با اهداف
خود می‌داند تو را به خیر و ما را به سلامت .
اللّٰهُم صل علی محمد و آل محمد